

بررسی زمینه‌های جامعه‌شناختیِ نوپردی و بدینی در اشعار دهه سی اخوان ثالث

علی بالی*

چکیده

ساحت وجودی هنرمندان و شاعران، کانون تناقض بین نوپردی و خوش‌بینی و سایر متغیرهای روحی است. به لحاظ جامعه‌شناختی و پدیداری، نوپردی و بدینی التهای است روحی و روانی ناشی از بحران‌ها و شکست‌هایی که عمدتاً از جانب محیط و اجتماع بر ذهن و ضمیر انسان عارض می‌شود. از منظر جامعه‌شناسی ادبیات، در کانسپت شعر معاصر فارسی، آثار و اشعار اخوان ثالث (م.امید) بیش از اشعار دیگر اقرانش دارای درون‌مایه‌های غم، نوپردی و بدینی است. زمینه‌های جامعه‌شناختی این بدینی و یأس را علاوه بر شرایط شخصی شاعر، باید در تحولات اجتماعی دهه سی جامعه ایران، جستجو کرد. آثار این دهه از فعالیت هنری اخوان، علاوه بر بازتاب مشکلات شخصی او، مضامین و شکست‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران را آینه‌نگی می‌کند. اخوان در فاصله سال‌های پیش و پس از کودتای ۲۸ مرداد و در سه دفتر نخست اشعارش؛ مانند پاندول میان یأس و امید در نوسان است و تا واپسین روزهای زندگی هرگز از چنبره این سندرم‌رهای نیافت. این گفتار می‌کوشد زمینه‌های جامعه‌شناختی یأس و امید و نوسان آن را در سپهر شعر اخوان بر پایه اوضاع فرهنگی و سیاسی جامعه و با تمرکز بر سه دفتر «ارغنون»، «زمستان» و «آخر شاهنامه» بررسی نماید.

کلیدواژه‌ها: اخوان ثالث، آخر شاهنامه، ارغنون، زمستان، بدینی، نوپردی.

* استادیار گروه ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، نوشهر، ایران، mehnan_bali@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۴

۱. مقدمه

بدبینی و نومییدی در نهاد انسان الزاماً امری ذاتی نیست بلکه در بسیاری موارد حادث و عرضی است. در نگاهی اجمالی، بدبینی التهابی روحی و عارضه‌ای روانی متأثر از شکست‌ها و بحران‌های شخصی، خانوادگی، و نیز اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که اغلب گریبان افراد و گاه اجتماع را می‌گیرد و دارای گونه‌هایی چون تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فلسفی و ... است. اگر چه نومییدی و بدبینی مفراط در هیئت سندرم ممکن است متأثر از عارضه‌هایی چون: روان‌نژندی (Neurosis)، اسکیزوفرنی (Schizophrenia)، روان‌پریشی (Psychosis)، پارانویا (Paranoia) و مالیخولیا (Melancholia) باشد، اما اوج آن در ساحت اندیشه، در قالب «یأس فلسفی» بروز می‌نماید. از این روی اگر بتوان بدبینی را عارضه‌ای محیطی و اجتماعی فرض کرد، آن‌گاه می‌توان حتی بدبینی مفراط ابوالعلائی مَعری را هم، که زندگی را اساساً پوچ و بی‌معنی می‌انگاشت، حاصل تجربه‌های شخصی او در رویارویی با مصائب و مشکلات زندگی‌اش برشمرد. بدبینی (Pessimism) یا مذهب اصالت‌شر از کهنه‌ترین عقاید و نگرش‌های فلسفی بشر است. کم نیستند فیلسوفان، نویسندگان و شاعرانی نظیر شوپنهاور، آلبرکامو و خیام که به بدبینی و یأس شه‌راند و آثارشان در مجموع بیانگر روحیات تیره و نومید آن‌هاست. به‌نظر می‌رسد که بدبینی در نهاد انسان، در تقابل با بُعد دیگر آن؛ یعنی خوشبینی (Optimism) دارای پیشینه طولانی و کهن است و برای تبیین چیستی آن الزاماً نمی‌شود بنیاد استوار فلسفی جست و یا فلسفه‌ورزی کرد. به بیان دیگر، بدبینی تابعی از متغیر کُنش و تعامل شخصی افراد در رویارویی با رُخدادها، رنج‌ها و دیگر ماجراهای تلخ و شیرین زندگی و اجتماع است و به لحاظ تاریخی، این عارضه در بین حُکما و ارباب عقاید دیگر تمدن‌ها نظیر یونان و هند قدیم وجود داشته و نشانه‌های آن را در ادیان و آئین‌های دیگر هم می‌توان جستجو کرد. چنان‌که بودا که گیتی را اساساً خوابی موحش می‌پندارد و رهایی آدمی را از درد و رنج، غیر ممکن می‌داند، در نگاهی تلخ و مأیوسانه معتقد است: «زادن رنج کشیدن است، پیر شدن رنج کشیدن است، بیماری رنج کشیدن است» (کریدرز، ۱۳۸۸، ۱۷). از سوی دیگر، در عقاید مانئی نیز عناصر بدبینی آشکار است، دین مانئی «هرچند غلبه نهایی خیر را قطعی می‌داند لیکن در عالم، وجود شر و ظلمت را همواره مساوی و مقارن خیر و نور می‌شمارد و برای رهایی خیر از چنگال شر در وجود انسان، ریاضت‌های سخت توصیه می‌نماید» (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۱۱۹).

بدبینی و نومیدی را در سراسر ادبیات کلاسیک ایران و در آثار بسیاری از چهره‌های نامدار شعر و اندیشه، می‌توان پی‌گرفت. در تاریخ معاصر ایران از مشروطه به این سو، جامعه مدنی ایران به کرات دستخوش تحولات بنیادین قرارگرفت و در راستای عبور از نظام‌های سلطنتی و اُلیگارشی (Oligarchy)، ناکامی‌ها و تجربه‌های ناتمام زیادی را پشت سرگذارد و به تبع همین ناکامی‌ها، اغلب گرفتار نوعی بدبینی (Paranoid) و توهم «تئوری توطئه» گشته‌است. در توالی سده گذشته، تحولاتی بنیادین و ژرف در سطح و ساحت اجتماع و فرهنگ ایران روی داده‌است. شعر معاصر فارسی بخش بزرگی از این تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه پساامپراطوری ایران را آینه‌نگاری می‌کند. در بین شاعران معاصر، آن‌هایی که از نزدیک شاهد جنبش‌های ناتمام جامعه رو به مدرن ایران در فاصله گذار از استبداد رضاشاهی تا کودتای ۲۸ مرداد بوده‌اند، گویی با وقوع کودتا آخرین پُتک بر تارک آرزوهای مدنی و مطالبات آزادی‌خواهی آن‌ها فرود آمد و برخی از این شاعران در ناگزیر عبور از ایام، راه بی‌بازگشت انزوا و غزلت را برگزیدند و زان پس سایه سهمگین این سرخوردگی و انزوا همه عمر بر متن زندگی و زمان آن‌ها گسترانیده شد. در حالی که دولت همه درها را به روی هرگونه فعالیت معنی‌دار اجتماعی یا سیاسی بسته بود، هنر و ادبیات به ویژه شعر، کانونی امن برای همفکری کوشندگان جوان بود تا از آن طریق موضوعات سانسور، فساد، سرکوب، استبداد و وضع دشوار محرومان را جلوه‌گر سازند (بروجردی، ۱۳۹۳: ۷۳). اخوان ثالث یکی از این شاعران سرخورده و جوان مایوس این دوره است که دیوان اشعارش، به ویژه سه دفتر نخست آن، متأثر از فضای مغموم و نومید پساکودتاست و فراز و فرود تحولات فرهنگی و جنبش‌های بی‌فرجام جامعه مدنی ایران را برمی‌نماید. نگارنده در این بررسی که با رویکرد توصیفی و تحلیلی انجام گرفت، بر این باور است که تیره خیامی فکر اخوان، روحیه حساس و شکست‌های عاطفی او در پیوند با بحران‌های اجتماعی، شکست جنبش ملی و سرکوب جامعه مدنی و... مجموعاً از اخوان شاعری نومید و بدبین ساخته است.

۲. پیشینه پژوهش

افسردگی و نومیدی اصولاً موضوع پژوهش روانشناسان است و پیرامون آن در حوزه روانشناسی تحقیقات متنوعی صورت گرفته است که پرداختن به آن خارج از موضوع این نوشتار است. فرانکن (۱۳۸۸) در «انگیزش و هیجان» به ریشه‌های افسردگی و یأس پرداخته

و علاوه بر تأکید بر مؤلفه‌های زیستی و وراثتی، معتقد است: میان بدبینی و افسردگی رابطه نزدیکی وجود دارد. اریک فروم (۱۳۸۵) در «انقلاب امید» به مضمون نومیدی و افسردگی پرداخته و بر این باور است که همواره و در هر شرایط، احتمال از دست دادن امید و ایمان و شکیبایی در انسان وجود دارد. معتمدی (۱۳۸۷) در «انسان و مرگ» برخی از عارضه‌های روحی را برمی‌شمارد و سپس به مصادیق روان‌نژندی می‌پردازد و این عارضه‌ها و اختلالات روحی را عموماً محصول ناکامی‌ها و فقدان می‌داند. زندگی و شعر اخوان اما در بیش از شش دهه گذشته همواره مرکز توجه متقدانش بود و تاکنون مقالات و کتاب‌های مفصلی پیرامون کیفیت زندگی و شعرش منتشر شد. شفیع‌کدکنی (۱۳۹۱) در «حالات و مقامات م. امید» جامع‌ترین گفتار را در بررسی کیفیت روحی و اندیشگی اخوان تقریر کرد. محمدی‌آملی (۱۳۷۷) در «آواز چگور» و نقد و بررسی شعر اخوان، اشاراتی پراکنده به روحیه نومید و زمینه‌های یأس فلسفی اخوان دارد. مرتضی کاخی (۱۳۷۰) در مجموعه «باغ بی‌برگی» مقالاتی پُر و پیمون از صاحب‌نظران و برخی از دوستان اخوان منتشر کرده که در خلال پاره‌ای از اقوال آن به روحیه خیمایی و نومیدی و یأس اخوان اشاره شده‌است. قاسم‌زاده و دریایی (۱۳۷۱) نیز در مجموعه «ناگه غروب کدامین ستاره» کار نسبتاً مشابهی را انجام دادند که مفید است. شاهین دژی (۱۳۷۷) در مجموعه «شهریار شهر سنگستان» مقالاتی را گرد آورده که غالب آن بیشتر در دیگر مجموعه‌ها آمده بود. با وجود این، تاکنون کتاب یا نوشتاری که مشخصاً به زمینه‌های بدبینی و نومیدی اخوان در دهه سی پرداخته باشد، بدست نیامده است.

۳. اخوان، نماد یأس و بدبینی در شعر معاصر طاعات فریبی

در شعر معاصر ایران، مهدی اخوان ثالث (۱۳۶۹ - ۱۳۰۷ ش.) یکی از «طرفه‌ترین گویندگان نوپرداز» است که از او با عنوان «شاعر شکست» یاد می‌شود. بی‌هیچ تردیدی می‌توان گفت اخوان در کنار نوپردازانی چون نیما، شاملو، فروغ و ... شناسنامه و هویت شعر معاصر ایران به شمار می‌رود. ابرهای تیره زندگی متلاطم و مواج او مانند کرکس گشوده‌بال بر ساحت شعرش سایه دارد و از این روی نمی‌شود زندگی تاریخی او را از زندگی اجتماعی و شعری‌اش جدا دانست. اگرچه گفته می‌شود پس از مرگ اخوان، نومیدی در شعر او را بزرگ‌نمایی کرده‌اند (ر.ک: افشاری، ۱۳۷۷: ۳۴۲) اما حقیقت این است که اخوان از آغاز با بود و نبود زندگی و جامعه پیرامونش کشمکش‌های درونی داشت

(ر.ک: صنعتی، ۱۳۸۹: ۱۵۱) و از روزگار نوجوانی با رنج و دشواری و ناتوانی دست‌به‌گریبان بود. چنین می‌نماید که نخستین تجربه‌های شکستِ اخوان، شکست عاطفی بود، آن هم در روزگار نوجوانی و در حوالی چهارده - پانزده سالگی، که در آن عوالم به دختری تعلق خاطر پیدا کرده بود (ر.ک: کاخی، ۱۳۷۱: ۱۵۵) و برای تسکین این دلبستگی به شعر پناه می‌برد و راز این تعلق خاطر و غصه‌ها و گله‌های فراوانش را در دفتر و دیوان شاعرانی می‌جست که پدر طیب و عطارش از هرسو برای او تهیه می‌کرد و در اختیار این نوجوان شوریده می‌گذاشت.

اخوان نُماد و نماینده‌ی یأس اجتماعی و اندوه سیاسی جامعه ناکام ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد است. غم او، غم دیگران است. «جهل اجتماعی و فقر و بیچارگی مردم و ستمگری و خفقان، دل او را می‌خَلد، سخن از شکست است اما نه شکست فردی، بلکه شکست ایده‌آل‌های جمعی و آرمان‌های اجتماعی، غم مبارزه و مقاومت و آگاهی‌بخشی، شاعر را آرام نمی‌گذارد» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۴۲). اخوان شاعر نوستالژی‌های شخصی نیست که سوگوار مصائب خویشتن باشد و یا صرفاً بر مشکلات زندگی خود مویه کند. او

شاعر درد و دردمندی ست. درد او اگرچه به یک اعتبار، درد خاص او نیست و درد یک نسل است، اما در زبان او بیان خاص خود را می‌یابد. شعر او بیان احوال نسلی ست که زبان حال خود را در شعر یک دهه، و به ویژه شعر اخوان، یافت (آشوری، ۱۳۸۷: ۱۹۰)

و شگفتا که نسل‌های سپسین نیز بیان حال خود را در زبان و بیان اخوان می‌جویند و گفتمی میان آن‌ها درد مشترکی نهفته است که تا به امروز مضمون این دردمندی پابرجاماند و از میزان و شدت آن نیز ذره‌ای کاسته نشده است.

اخوان از آغاز زندگی در فاصله شک و یقین بسر می‌برد و به همه چیز با تردید می‌نگرد. وی که چندان اهل مصاحبه نیست، در گفتگویی پیرامون زندگی خود از تولد تا پیش از انتشار ارغنون، نخستین مجموعه شعرش، می‌گوید:

من در این یقین دارم و از پدر و مادر خود شنیدم که در یکی از سال‌ها در یکی از اوقات شب یا روز در توس (مشهد) به قول معروف متولد شدم؛ یعنی در واقع یک چشم را به دنیا گشودم ... بعد از مدتی با درمان‌های پدر و دعاهای مادر و نذر و نیازهایش آن چشم دیگر را هم به دنیا گشودم. خدا به من رحم کرد و آلا حالا دنیا را با

یک چشم می‌دیدم، اما حالا با دو چشم می‌بینم. بدین معنی که بعضی‌ها را خوب می‌بینم و بعضی‌ها را هم بد می‌بینم (کاخی، ۱۳۷۱: ۶-۴۰۴)

از همین مقدار اشارت می‌توان به روزگار تلخ و دشوارِ اخوان در سال‌های نوجوانی و جوانی‌اش پی‌برد و دلیل شک و بدبینی او را در رنجی که در آن روزگار بر او عارض شد، جستجو کرد. تعصب و سخت‌گیری پدر نیز که به مقتضای زمان و بافت جامعه‌سستی آن روزگار، چندان روی خوشی به کودک نشان نمی‌داد، و همواره اخم‌هایش درهم بود، در این تلخی و دشواری بی‌تأثیر نبوده‌است.

۱.۳ ارغنون، نخستین تجربه‌های غمگین

اخوان ثالث در میانه‌های دهه سوم زندگی‌اش؛ یعنی در حوالی بیست و سه سالگی (سال ۱۳۳۰) نخستین دفتر شعر خود را با عنوان ارغنون منتشر کرد. او که در این زمان به پشتوانه تحسین استادی که‌نسال به نام «نصرت منشی‌باشی» که اخوان را «امید شعر ایران» خوانده بود، نام شعری/تخلص «امید» را برای خود برگزیده بود. (همان: ۱۵۵) این مجموعه که حاصل پنج سال فعالیت شعری او است، در قالب‌های کلاسیک شعر فارسی منتشر شد و به عنوان نخستین تجربه، برای شاعر جوان موفقیت قابل توجهی همراه داشت. اخوان در این مجموعه اگر چه شاعری تازه‌کار می‌نماید که سودای یار و دلدار دارد (زرقانی، ۱۳۸۷: ۴۲۴) اما در همین آغاز راه در فاصله بین امید و ناامیدی حیران و در نوسان است و با همه امید که در او متجلی است، خود را مرثیه‌گوی وطن مرده خویش می‌نامد:

از بس که ملول از دل دلمرده خویشم هم خسته بیگانه، هم آزرده خویشم
گویند «امید و چه نو مید!» ندانند من مرثیه‌گوی وطن مرده خویشم

(اخوان ثالث، ۱۳۸۱: ۲۸۸)

روح چیره بر مجموعه‌ی ارغنون که در آن شاعر در امتدادِ دل‌تنگی و احساساتِ ناب تا رویاهای امیدبخش در نوسان است، اندوه و غم و تألمات اجتماعی است. شعر اخوان در این دفتر که خود آن را «ناله‌های روح خود» خوانده‌است با همی زیبایی و شور، از رنگ و جنس همان شعرهای معمولی فارسی است.

بدبینی و نویدی م. امید در میان شاعران معاصر اگرچه قابل انکار نیست، اما صرفاً سروده‌های دفتر نخست او را نمی‌توان مبنای مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناختی این دوره

قرار داد و بر پایهٔ آن حکم قطعی صادر کرد. اخوان در این دوره اگر چه به مبارزه و عدالت اجتماعی و جنبش‌های انقلابی چشم دوخته و بارقه‌های امیدش را با نیروی جوانی به هم گره زده‌است، اما لحن دلگیر و نومید او را در تمام فضای ارغنون می‌توان حس کرد و نشان داد. او در ارغنون با حس اجتماعی نیرومندی به زندگی و سرنوشت انسان ایرانی می‌اندیشد.

شعر او از اواخر دههٔ بیست، و گاه در همان قالب‌ها و اسالیب کهن، با رویکردی سیاسی به برابری و عدالت اجتماعی مشخص شده‌است و روند رشد و عمق و گسترش یا تعدیل این دیدگاه را به دست حادثات سیاسی و پیوند و گسست اندیشه‌ها و گرایش‌های اجتماعی سپرده‌است. از همین روی او مشخص‌ترین چهرهٔ شاعری معاصر است که شکست سیاسی و اجتماعی، عمیق‌ترین و قطعی‌ترین تأثیر را در اندیشهٔ شعریش برجای نهاده است (مختاری، ۱۳۷۱: ۴۳۳)

و سایهٔ شکست‌های سیاسی و اجتماعی در همهٔ ادوار زندگی شعری او گسترده‌است و آثار آن زدودنی نیست.

سروده‌های ارغنون که شیدایی و شوریدگی‌های جوانی احساساتی و باهوش در آن پیداست، از رنج‌های شخصی و دردهای اجتماعی مایه گرفته‌است. «افکار شاعر در این مجموعه بر محور عشق فردی و دردهای اجتماعی می‌گردد و نمایشگر روح عصیانی و رنج کشیده‌ای است که در برابر خویش فضای آزاد یافته‌است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۱: ۱۱۲). محتوای غزل‌واره‌های این مجموعه سرشار است از دریغ‌گویی و پریشان‌روزی و پناهجویی به آستان دکهٔ می‌فروش آن ترسای پیر پیرهن چرکین. «در این غزل‌ماندها هیچ روزنهٔ امیدی تا دورتر نقطهٔ مرزهای باور او احساس نمی‌شود» (همان: ۱۱۳) و عنصر غم و اندوه‌بارگی و نومی‌دی از زندگی و اجتماع بر فضای کلی این مجموعه سایه افکنده و دریغ‌گو و حسرت‌آلود، بر آن است تا فلک را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد:

صدم غم هست، اما همدمی نیست	و گر یک همدم باشد، غمی نیست
هزاران رازم اندر سینه پژمرد	دریغا و دریغا، محرمی نیست
خمارآلودم اما ساغری نه	سراپا ریشم اما مرهمی نیست
گنه ناکرده باد افره کشیدن	خدا داند که این درد کمی نیست
سیه چالی نصییم شد چو بیژن	چه گویم، با که گویم، رستمی نیست

خوشا بی دردی و شوریده رنگی که گویا خوشتر از آن عالمی نیست
کم است «امید» اگر صد بار گویم صدم غم هست اما همدمی نیست

(اخوان ثالث، ۱۳۸۱، ۶-۲۷۵)

۲.۳ زمستان، آئینه‌التهاب هیستریک (Hysteric) جامعه

دهه سی، سال‌های پرافت و خیز جامعه ایران است. پس از قیام ملی سبب تیر و پیروزی نسبی جنبش‌های اجتماعی و فعالان مدنی، بوم شوم استبداد این بار از آستین یک کودتای هدایت شده، سربرکشید و شیرینی آن پیروزی اندک را بر کام کُنشگران مدنی و تحوّل‌خواهان اجتماعی تلخ ساخت. در این دوره در حالی که حلقه ادیبان متعهد آرام آرام در حال شکل‌گیری بود، در عرصه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی «شعر اخوان ثالث تحت عنوان زمستان، جان‌مایه زمزمه‌های نومیدانه اهل ادب بود» (بروجردی، ۱۳۹۳: ۸۰) بیان استعاری و نمادین زمستان در آن فضای خفقان و سرکوب، خونی تازه بود بر کالبد نیمه‌جان و مغموم اجتماع که به آن جان می‌بخشید:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت

هوا دلگیر

درها بسته

سرها در گریبان

دست‌ها پنهان...

غبارآلوده مهر و ماه، زمستان است

(اخوان ثالث، ۱۳۷۱: ۹۹)

زمستان که در میانه این دهه منتشر شد، حدیث ناامیدی جامعه کودتازده و فرومردۀ ایران است. سروده‌های این دفتر استعاری، هویت شعری مهدی اخوان را در امتداد شعر معاصر فارسی، تثبیت کرد و او را در میان نوپردازان بر سر زبان‌ها انداخت. شاعری نومید با نام امید که «جز حدیث حسرت و شکست بر لب نداشت» (حقوقی، ۱۳۷۱: ۷۵) برخی شعر مغموم و لحن دلگیر و حسرت‌آلودش را به عرصه تاخت و تاز بیدادها و ترس‌ها و وحشت‌های اجتماعی نسبت داده‌اند و او را متعلق به طبقه‌ای دانسته‌اند که در سراسر تاریخ

طولانی این سرزمین، پیوسته در اسارت و بردگی زیسته‌است و اکنون صدا و شعرش را به عنوان مردی که واکنش حسی و عاطفی از خود در برابر وحشت نشان می‌دهد، برمی‌شمارند تا بدان‌جا که این شعر به میعادگاه امید و نومیدی، روز و شب و سپیدی و سیاهی مبدل گشته است (ر.ک: براهنی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۰۰۵) و در نگاهی دیگر اخوان

شاعری است که گویی چیزی جز ناامیدی و ترس و شکست در دلش راه نیافته‌است، نه زبان خشن و حماسی می‌تواند این روح وحشت زده و ناامید را از او دور کند و نه زرتشت و مزدک و هفت امشاسپندان. او بیهوده می‌کوشد تا از صافی تضادهای کهن راهی تازه بجوید. راهی که به هیچ‌جا منتهی نمی‌شود و شاعر را همچنان در همان جاده‌ای که ایستاده و از بیم طوفان‌های سهمگین می‌لرزد، نگاه داشته‌است (زرین‌کوب، ۱۳۵۸: ۳-۱۹۲)

چنین می‌نماید که منتقدان شعر اخوان بر این اجماع دارند که نومیدی در وجود او از دیرباز رسوب کرده و گویی از بدبینی ذاتی اوست که همه‌جا را تاریک و سوت و کور می‌بیند و همواره نومید است. اما نگارنده بر این باور است که به لحاظ جامعه‌شناختی، اخوان مانند بسیاری از فعالان فرهنگی و چهره‌های هنری به تحولات جامعه مدنی ایران پس از شهریور بیست، دل خوش کرده بود اما دولت این امید و آرزوها، مستعجل بود و با وقوع کودتا، همه آرزوهای او نیز نقش بر آب شد و در چنین اوضاع و احوالی شاعر مغموم و نومید، نسبت به بهبود اوضاع به مراتب ناامید و بدبین‌تر گشت. چنانکه در بیانی استعاری عمر خود را زان پس چون مُردابی راکد و خموش پنداشت:

عمر من دیگر چو مردابی است راکد و ساکت و آرام و خموش
نه از او شعله کشد موج و شتاب نه در او نعره زند خشم و خروش

*
ورنه مرداب چه دیده ست به عمر غیرِ شامِ سیه و صبح سپید؟
روزِ دیگر ز پسِ روزِ دگر همچنان بی‌ثمر و پوچ و پلید

(اخوان، ۱۳۸۱: ۴۲)

انکار نمی‌توان کرد که رویداد بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ و شکست دولت ملی مصدق، بر جامعه مدنی و تحول‌خواه به‌ویژه بر شاعران این دوره تأثیر منفی ژرفی گذاشته است و شعر نیز به شدت به رمانتیسم روی آورده و مآلاً شاعرانی چون نادرپور،

نصرت رحمانی، اخوان و... کانون اصلی رمانتیسیم اجتماعی این عصر گردیده‌اند. مسائل اصلی و درون‌مایه‌های تازه‌ای که در قلمرو شعر این مقطع عرضه می‌شود، بیش و کم، عبارتند از: مسأله مرگ و مسأله یأس و ناامیدی عجیبی که بر شعر این دوره حاکم است. غالباً شعرا به مرگ می‌اندیشند و اصولاً یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر این دوره مسأله اندیشیدن شاعران به مرگ و حتی ستایش مرگ و ناامیدی عجیب و غریبی است که شاید بهترین پیغام‌گزارش، اخوان ثالث باشد (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۶۱). روحیه م. امید حتی در دوره شکوفایی اش با یأس آمیخته است که می‌گوید:

بیزارم و بیزارم و بیزار
نومیدم و نومیدم و نومیدم؛
هر چند می‌خوانند «امید» م.

(اخوان، ۱۳۷۱: ۹۵)

سروده‌های زمستان، قصه آرزوهای دور و دروغ و دردمندی اخوان و اقران فکری اش را در بستر تحولات اجتماعی و اصلاحات (Reform) مدنی، آینگی می‌کند. غوغای شکست اصلاحات دولت ملی مصدق و سرکوب جنبش‌های اجتماعی تحول‌خواه و به خاکستر نشینی آرمان‌های ملی، شاعر جوان را چنان به ورطه یأس سیاسی فرو برده و او را چاووشی خوان آن آرزوهای دور و فروخته در دریغ، گردانید که همه نغمه‌هایش بدآهنگ است و دلگیر:

من اینجا بس دلم تنگ است
و هرسازی که می‌بینم بدآهنگ است
بیا ره‌توشه برداریم
قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم
بینیم آسمان «هرکجا» آیا همین رنگ است؟

(اخوان، ۱۳۸۱: ۶۴)

اخوان با مجموعه زمستان قصه دردمندی خود را آغاز می‌کند. در این کتاب

اخوان ناله دردآلودی دارد و امید نومیدی است بیدار شده از فریب یک سراب که بیابانی هولناک را در پیش چشم می‌بیند که هیچ امید‌رهایی از آن نیست و زبان دشنام

به همهٔ یاران نیمه راه و نجات‌بخشان دروغین می‌گشاید و کشیدن بار دردمندی و شکست جاودانه را چون شهادتی شاعرانه پذیرا می‌شود، و خود را، چون آخرین معصومِ زمانه، خیانت‌شده و زیان‌دیده و وانهاده می‌بیند (آشوری، ۱۳۸۷: ۱۹۱)

و ناگزیر به راه بی برگشت، بی فرجام می‌اندیشد.

اخوان در عبور از یکی از بحرانی‌ترین بزنگاه‌ها و باریک‌ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران، زمستان را به نشانهٔ تجربه‌های همه تلخ منتشر کرد، از این روی زمستان صرفاً نماد یأس و شکست‌های شخصی اخوان نیست، بلکه نماد و نمونهٔ بازتاب شکست‌های مکرر و تاریخی ایرانیان است که از بیم تجربه‌های شکست، سرها در گریبان داشته‌اند و همه عمر مغموم و اندوهگین، صدای صحبت سرما و دندان شنیده‌اند. زمستان بازتاب دردهای کهنه و قدیم ملتی است که سیلی سرد زمستان و کابوس استبداد را تجربه کرده‌است.

م. امید از نخستین دفتر شعرش نشان داد که مصداق راستین «یک احساساتی دلتنگ»^۳ است که می‌پندارد جامعه و میهن‌اش در کورهٔ جاه‌طلبی‌های واشنگتن و لندن برای حفظ کارتل بین‌المللی نفت (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۲۱۸) دارد می‌سوزد و از این روی فریاد برمی‌دارد:

خانه‌ام آتش گرفته‌است

آتشی بی‌رحم

همچنان می‌سوزد این آتش

نقش‌هایی را که من بستم به خون دل

بر سر و چشم در و دیوار

در شب رسوای بی‌ساحل

(اخوان، ۱۳۷۱: ۷۷)

او از فرط ظلم و بیدادی که بر جامعه‌اش می‌رود، به این سو و آن سو می‌دود تا مگر از این درد و دهشت رهایی یابد، اما خنده‌های پیروزمندانهٔ دشمنِ موذی که از فرازِ بام‌ها، شادمانه قهقهه سر می‌دهند، آتش به جانس می‌زند.

در مجموعهٔ زمستان اگرچه در بادی امر چنین می‌نماید که گویی ما بیشتر شاهد یأسِ شخصیِ اخوان هستیم، اما حقیقت آن است که او در زندگی شخصی و اجتماعی خود با

نامالایماتِ زیادی روبه‌رو بوده‌است که این نامالایمات منجر به این حجم از یأس و بدبینی‌اش شده‌است. چنان‌که

در ماجرای عشقی که زیباترین لحظه‌های زندگی خود را صرف آن کرده‌بود، شکست خورد. هنوز طعم آن شکست زیر زبانش بود که با شکست کودتای ۲۸ مرداد رو به رو شد و بعد مدتی در زندان به سر برد و پس از آن نیز از لحاظ معیشت زندگی در فقر و ناداری روزگار را سپری کرد، از این روی وقتی با نوعی نومیدی و یأس در شعر اخوان روبه‌رو می‌شویم برآیمان چندان اعجاب‌انگیز نیست که چرا اخوان این همه نومید است، علاوه بر آن‌که فضای کلی ادبیات ما فضایی غمگین و مه‌آلود است و کمتر در آن رنگ طرب و شادی به چشم می‌آید و اخوان ادامه دهنده چنین ادبیاتی است که شاعر و عارف و عاقل آن با اندوه و یأس به عالم و آدم نگرسته‌اند (محمدی‌آملی، ۱۳۷۷: ۱۲۳)

اما یأس اجتماعی در سروده‌های اخوان، جلوه‌ای دیگر از نومیدی‌های اوست. اخوان هرگز فارغ از درد و رنج مردم روزگارش نبود و آنچه در «زمستان»، «چاووشی»، «باغ من» و منظومه «شکار» آمده‌است، پاره‌ای از درک و دریافت و عمق احساسات او در پیوند با مردم روزگار و جامعه اوست و به هیچ‌روی صرفاً جنبه دغدغه شخصی ندارد. سراینده زمستان را در فضای غبارآلود دهه سی شمسی، «پرچمدار یأس و ناامیدی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۶۳) و کسی که «هیچ‌وقت زیاد امیدوار نبود» (دریابندری، ۱۳۷۰: ۲۴۷)، دانسته‌اند. برخی نیز بر این باورند که «زمستانی که م.امید در شعر زمستان نقش کرده، زمستان امید است و تصویری است شاعرانه از پدیده و تجربه‌ای اجتماعی» (یوسفی، ۱۳۷۳: ۷۳۸) چنان‌که پیشتر گفته آمد، این نومیدی‌ها ریشه در شخصیت و بافت ذهنی او داشت، اما یأس منبعث از مشکلات شخصی او، به مرور به یأس اجتماعی و آن‌گاه به یأس فلسفی انجامید؛ یعنی تاحدودی بدبینی مفرط و باور به ناممکن و به تعبیر تیلیش^۳ باور به «بی‌معنایی».

چهره دلواپسی‌ها و دلشوریدگی‌های شعرهای اخوان را گونه‌گون است و هر چهره را بازنمای احساس درونی خواسته یا ناخواسته او برای زیستن شایان و فراخور آدمی دانسته‌اند، اشکال این نومیدی‌ها را چنین برشمردند:

۱. نومیدی در شعرهای اخوان برآمد نبردهای بی‌فرجام است که خود را در خشم‌گینی، نفرین و لعنت به خود و دیگران نشان می‌دهد.

۲. نومیدی لجاجانه‌ای که در شکوه و شکایت‌های او تجلی می‌یابد و مظلومیت ما را به رخ می‌کشد.

۳. نومیدی‌ای که فراخوانی است برای ویران‌سازی آنچه هست و نباید باشد و دست یازیدن به آنچه باید باشد.

۴. نومیدی‌ای که در آن ستایشگری و ارزش‌گذاری خوبی‌ها و نیکدلی‌ها در قالب مرثیه‌ها و روایت‌ها خود را باز می‌نماید و جانبدار و هدفمند است (الهی، ۱۳۷۰: ۹۸-۹۷).

در منحنی نمودار سروده‌های م. امید در دفتر زمستان، سیر دگرگونی‌های اندیشگی او را می‌توان دید. اما آن چه در تمام این سروده‌ها به چشم می‌آید عنصر حسرت و اندوه است. اگر غم را درون‌مایهٔ اصلی شعرهای عاطفی / احساسی بدانیم، عنصر اندوه و غم در اغلب سروده‌های او از بسامد بالایی برخوردار است.

در مجموعهٔ زمستان وقتی با نومیدی او روبه‌رو می‌شویم، یا نومیدی از شکست در عشق است و یا جدایی از یاران نیمه راه و فریب خوردن از دست دوستان همراه، اما این یأس در دوره‌های بعد به یأس اجتماعی و در آخر به یأس فلسفی مبدل می‌شود (محمدی آملی، ۱۳۷۷: ۱۲۳).

سروده‌های اندوه و قصه‌ای از شب در این دفتر، بازتاب نمونه‌هایی از رنج و اندوه شخصی شاعر است که تعابیر دیوانهٔ غمگین، دل‌افسوده، خفتهٔ غمگین، دخمهٔ غمگین و... بیانگر میزان اندوه روحی شاعر است.

پس از این درهٔ ژرف

جای خمیازهٔ جادو شدهٔ غار سیاه

پشت آن قلّه پوشیده ز برف

نیست چیزی، خبری

ور تو را گفتم، چیز دگری هست، نبود

جز فریب دگری...

و در اعتراض به این فریب ایدئولوژیک که جز ننگ و نفرت او و سیاه‌روزی جامعه را در پی‌نداشت و دیگر حتی امیدی به کورسویی نیز در آن بر جای نمانده‌بود و همه‌جا سیاهی و تیرگی بود، چنین می‌سراید:

هر که آمد بار خود را بست و رفت ما همان بدبخت و خوار و بی‌نصیب
ز آن چه حاصل، جز دروغ و جز دروغ؟ زین چه حاصل، جز فریب و جز فریب؟

(همان: ۱۱۹)

از پس این فریب، م. امید که خود را مرثیه‌خوان وطن‌مردۀ خویش می‌خواند در فضای مهگون جامعه و خلوت افسانگی میهن، مبارزه را آغاز می‌کند و در این نبرد سه راه پیش‌رو دارد:

نخستین: راه نوش و راحت و شادی
به ننگ آغشته، اما رو به شهر و باغ و آبادی
دو دیگر: راه نیمش ننگ، نیمش نام
اگر سر برکتی غوغا، اگر دم درکشی آرام
سه دیگر: راه بی‌برگشت، بی‌فرجام
(همان: ۱۴۴)

و خود، راه سوم؛ یعنی راه «بی‌برگشت» را بر می‌گزیند.

راوی تجربه‌های همه تلخ جامعه ایران و چاووشی‌خوان قوافل حسرت در فرهنگ پارسی، انسانی است دردمند و به غایت نومید. سیطرۀ یأس بر کهکشان روح و سپهر اندیشه و آثار او آرام‌آرام سایه گسترانید. گویی هرگز، حتی به روزگار کودکی نیز طعمی از شادی و لذت را نچشیده‌است. از این‌روی، با این حجم از دل‌چرکینی، این پرسش به ذهن مخاطب متبادر می‌شود که: مگر بر او چه گذشته است که این همه نومید و تلخ است؟ و حتی برخی از یاران و دوستان نزدیک او نیز دردمندی و نومیدی و بدبینی او را تأیید می‌کنند. چنان‌که برخی از همین دوستان نزدیک او معتقدند: «آنچه روزگار نتوانست با اخوان بکند، خودش با خودش کرد» (عظیمی و طیّه: ۱۳۹۱، ۹۳۰).

آنچه دشمن نکرد با خود کرد جان بفرسود و تن نزار گذاشت
نام امید داشت، اما گام در ره ناامیدوار گذاشت

(ابتهاج، ۱۳۸۹: ۳۵۳)

گفتیم که ناامیدی و حُزنِ اخوان را حتی دوستان او نیز تأیید کردند اما ناگفته نگذاریم که اخوان با صداقتی که ویژگی برجستهٔ شخصیت اوست، نومیدیِ خود را انکار نمی‌کند و در مقدمهٔ «آخر شاهنامه» در این باره می‌گوید: «... نومید بودن و کردن نجیب‌تر و درست‌تر است از امید دروغین دادن و داشتن^۴، چون حداقل فایدهٔ این نجابت و درستی این است که آدم دروغ‌ها و پدرسوختگی‌ها را نخواسته و نیاراسته...» (اخوان، ۱۳۳۸، پنج). با این همه، ناامیدی امید را دسته‌ای با تندی و خشونت بسیار، که خاص طبقهٔ روشنفکر یا خامان‌پیکارگر است، مورد انتقاد قرار می‌دهند و انتشار آثار او را مُخدرِ نسل جوان-که امید زندگی بدان‌هاست- می‌دانند؛ ولی جای گفت و گوی بسیار است که آیا امید دروغین دادن و باز گروهی را در خاک و خون کشیدن و به نتیجه‌ای نرسیدن بهتر است یا نجیبانه و با شرافت و از سرِ درستی و راستی ناامید کردن؟ (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۱۲۸) با این اوصاف می‌توان گفت که اخوان «شجاعتِ خود بودن» داشت و بدبینی و نومیدی‌اش را پنهان و یا انکار نمی‌کند.

۳.۳ آخر شاهنامه، ادامهٔ شکایت‌های غمگین

اخوان در وانفسای جامعهٔ بُهت زدهٔ ایران (دههٔ سی شمسی) که گوشه‌هایی از آن را در زمستان تصویر و روایت کرده‌بود و در فاصلهٔ نه چندان دور، مجموعهٔ «آخر شاهنامه» را منتشر کرد تا بگوید که در نظام اجتماعی و تاریخی ایران:

ما، یادگارِ عصمتِ غمگینِ اعصاریم / ما، روایانِ قصه‌های شاد و شیرینیم

(اخوان، ۱۳۳۸: ۴۴)

این دفتر بغض‌آلود و محزون گمانه‌های نومیدیِ شاعر را که پیشتر در زمستان به خوانندگان القا شده‌بود، تأیید می‌کرد. «گویی آن بُغضی که گلوگیر است، آن جادویی که کلام را شعر می‌کند، آن خصیصه‌ای که در هیچ تعریفی نمی‌گنجد در بیشتر اشعار این کتاب متجلی شده‌بود» (بهبهانی، ۱۳۷۰: ۱۶۸). هنوز تلخی شکست‌های پیشین جامعه بر زبان او جاری است و کابوس آن ناکامی‌های اجتماعی، چنان سایه‌ای بر فضای اندیشه و روان شاعر افکنده که گفتمانی را از آن ناممکن می‌نماید.

در این دفتر نیز مرثیه‌سرایی او را می‌شنویم و رنجمویه‌های او را به گوش جان درمی‌یابیم و هم خشم و نفرت شاعر شکست خورده را از مردمی که امثال او را در میدان مبارزه تنها گذاشتند؛ با طنزی تلخ و گزنده لمس می‌کنیم (زرقانی، ۱۳۸۷: ۴۲۵).

چنان که پیشتر اشارت رفت، اخوان ثالث را «شاعر شکست» نامیده‌اند. تردیدی نیست که او از شکست شکمیا شد و در رویارویی با عمری رنج و دشواری کم نیاورد و سپر نینداخت و تسلیم نومیدی محض نشد.

درست است که او همه پیوندها و پیمان‌ها را بی‌بنیاد و دروغین می‌داند و از همه چیز ناامید جلوه می‌کند و هیچ روزه‌ای نمی‌بیند، اما با این همه، نومید محض نیست. بازتاب یک احساس اصیل و امید رنگ در ژرفنای اندیشه‌اش هنوز می‌درخشد و بی‌اختیار در گوشه و کنار شعرهایش نقش می‌بندد. هنوز با همه ناامیدی و سکوت تلخ، نمی‌تواند تن به یأس دردناک خویش بسپارد (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۱۲۹).

بدیهی است که او اهل مبارزه است، مبارزه در همه ساحات زندگی‌ای که از آغاز روی خوشی به او نشان نداده و اخوان همواره در آن دچار نوعی شکست بود، چنان که خود در این باره می‌گوید: «مشکل من زندگی من است» (کاخی، ۱۳۷۱: ۱۸۰). نیز روحيات خیامی او را نمی‌توان در رویارویی با زندگی‌اش، نادیده انگاشت. او دل خوشگنک‌های زندگی را صراحتاً فریبی پوچ و حرفی مُفت می‌دانست و آن را به سُخره می‌گرفت.

درون‌مایه نومیدی و حساسیت روحی اخوان در مطاوی تمام سروده‌های ممتازش پیداست. بازی‌های سیاسی و تحولات اجتماعی روزگار را به دقت رصد می‌کند و ناظر دقیق تمام تحولات سیاسی جامعه ایران است. همین روحیه است که روزگارش را به یأس کشانید و بدبینی او را تا واپسین ساعات عمر و زندگی با او سنجاق کرده‌بود. روحیه‌ای دقیق و حساس که هرگز نتوانست در رویارویی با زندگی و جامعه رواداری (Tolerance) و تعامل نشان بدهد و در مقابل رنج و ناملایمات روزگار، خویش‌دار باشد. اندوه او اندوه اجتماع و نامهربانی مردم اجتماعش بود.

از نخستین سروده‌های این دفتر، نادر یا اسکندر است که اعتراضی سیاسی و گزارشی جامعه‌شناسانه است. اخوان در این شعر که در قالب چهارپاره سروده‌شد، با بیانی تلخ و اندوهبار از وضع زمانه و روزگار سخن می‌گوید. نخست چنین می‌پندارد که موج‌ها خوابیده‌اند، آرام و آرام و توفان از نای و نوا افتاده و همه چیز آرام است و آب‌ها از

آسیا افتاده‌است اما این‌ها همه سراب است چون همه چیز حکایت از فروریختگی و رسوایی و در یوزگی و پوچی می‌کند. همه جا شب و تیرگی است و حتی پشتِ تپه هم، به باور شاعر، روز در کار نیست. تلاش‌ها و سرسختی‌ها به ثمر نمی‌رسد و از این ستون به ستون دیگر، فرجی نمی‌ماند ... و آن چه باز مانده، باده و افیون و بنگ و عدل ایزدی است (ر.ک: پارسا، ۱۳۷۰: ۲۹۶) چنان که می‌گوید:

آب‌ها از آسیا افتاده، لیک	باز ما ماندیم و خوانِ این و آن
میهمان باده و افیون و بنگ	در پناه دشمنان و دوستان
آب‌ها از آسیا افتاده، لیک	باز ما ماندیم و عدل ایزدی
و آنچه گوئی گویدم هر شب ز من:	«باز هم مست و تهی دست آمدی؟»

(اخوان ثالث، ۱۳۳۸: ۵)

اخوان کُنشگری است فرهنگی و معلّمی مصلح و باریک‌بین که با دقت به همه چیز می‌نگرد و همه لایه‌های زندگی و اجتماع را با ذره‌بین می‌کاود. روشن است که «هرچه انسان در زندگی ژرف‌تر بنگرد، در رنج ژرف‌تر نگرسته است» (نیچه، ۱۳۸۹: ۱۷۲) این ژرف‌نگری او موجبات آزرده‌گی و اندوه او را فراهم می‌آورد و چنبرهٔ یأس و نومیدی او را به حال خویش رها نمی‌گذارد.

اقلیم و آفاق شعر اخوان ویژهٔ خود اوست. این اقلیم تفرّج‌گاهی است که اسلوب هنری او را در میان اقراش به طرزی خاص، متفاوت و نامتقارن می‌نمایاند. اقلیم شعرِ اخوان تفرّج‌گاهِ غم است. عنصرِ غم و اندوه و نومیدی درون‌مایهٔ (Theme) اصلی بیان گزارشی و شیوه‌های روایی و تمثیلی اوست. لحنِ کلام او تلخ چون باده و دلپذیر چون غم^۵ است. مهمترین میراث بر جای مانده از نیاکانش گفتی همین پوستین کهنهٔ غم بوده‌است:

پوستینی کهنه دارم من
سالخوردی جاودان مانند
مرده‌ریگی داستان‌گوی از نیاکانم، که شب تا روز
گویدم چون و نگوید چند

پوستینی کهنه دارم من
یادگار از روزگارانی غبارآلود

مانده میراث از نیاکانم مرا این روزگار آلود

(اخوان، ۱۳۳۸: ۱۴-۱۲)

آخر شاهنامه ابتدای شکایت‌های غمگینِ اخوان بعد از عبور از امواج متلاطم و شکست‌های پیاپی جامعه ایران است.

غم و اندوهی که در شعرهای آخر شاهنامه هست از یک بی‌نیش / نگرش والایی بهره می‌گیرد. غم و یأس اخوان مانند غم‌ها و یأس‌های شاعرانی نیست که از نداشتن مادیات زندگی گله‌مند و مأیوسند، بلکه او فراتر از حیات مادی، زندگی معنوی انسان‌های ایرانی را در گذر تاریخ می‌نگرد، وقتی به درک و دریافت درستی از تاریخ و جامعه ایرانی می‌رسد، از وضعیت کنونی جامعه‌اش و موقعیت حاکم بر مردمش نگران است. بنابراین یأس و اندوه او در این دوره، ناشی از شناخت عمیق او از تاریخ و فرهنگ و جامعه ایران است که پس از گذشت قرن‌ها چنین به خفقت و خواری افتاده‌است و او به هر دری که می‌زند امید رهایی و نجات برای این ملت نمی‌یابد، از این روست که در شعرهای آخر شاهنامه گاه با یأس، گاه با اعتراض، گاه با عصیان و حتی گاه با تسلیم در برابر وضعیت موجود، تصویری از تاریخ ملت به دست می‌دهد (محمدی آملی، ۱۳۷۷: ۱۴۲-۱۴۱).

در این میان شاعر در شعر آخر شاهنامه با لحنی پرسش‌انگیز و تأسف بار همه روزگار را به چالش می‌کشانند که:

هان، کجاست؟

پایتخت این دژ آئین قرن پُر آشوب

قرنِ شکلک چهره

(اخوان، ۱۳۸۱: ۱۰۵)

بار غمی که خاطر اخوان را خسته و آزرده کرده بود پارادایم (Paradigm) شک و شکست‌های فردی و اجتماعی بود. اگرچه به قول ارسطو «شک سرچشمه اندیشه فلسفی است» اما منظور از نقل این جمله، تعمیم اندیشه‌های اخوان بدان نیست.

شکاکیت دیالکتیک، که از عصر روشنگری به بعد اشاعه یافت، برخاسته از گوناگونی مسائل و دشواری‌ها و تناقض‌های درونی نظام‌های اندیشه‌ای و نظریات و عقاید است. این نوع شکاکیت در نفی عصبیت‌ها و تعبد‌هاست. اما شک اخوان به نوعی تعبد در

اندیشهٔ منفی می‌انجامد. پوچی و یاوه بودن زندگی، ثمرهٔ شکِ او در حرکت است. او در همه چیز شک نمی‌کند. بلکه بیشتر در این شک می‌کند که حرکت به نتیجه‌ای برسد. در این شک می‌کند که زندگی دارای سرانجام روشنی باشد، و جهان و زندگی معنا و مفهومی داشته باشد. در این شک می‌کند که کسی به بهروزی آدمی در این جهان امید بسته باشد (مختاری، ۱۳۷۱: ۷-۴۸۶).

از سوی دیگر،

دوره‌ای که شاعر اندیشیدن به تاریخ را آغاز می‌کند، دوره‌ای است که شکست‌های تاریخی را بیرون می‌کشد، دوره‌ای است که همه چیز را به پرسش می‌گیرد که چرا چنین و چنان شده‌است و می‌شود، دوره‌ای که شاعر رابطهٔ خود و مردم را باز می‌نگرد، دوره‌ای است که این مردم از پای درآمده‌اند. از یاری او سر باز زده‌اند. سبب شکست شده‌اند. همت نکرده‌اند. فریب داده‌اند و فریب خورده‌اند. گلک بوده‌اند و گلک زده‌اند. و هزار تعبیر و تأویل دیگر از این‌گونه. و همه بر گرد همان محور شکست، و همه پی‌آمد همان شکست (همان: ۴۴۹).

کورهٔ بی‌صبری شعر اخوان غالباً پُرصاعقه است. یأسی که در آخر شاهنامه چون ابری تیره و تار بر جان شاعر گسترده‌است، از آسمان زمستان به این سو گسیل شده‌است. به لحاظ جامعه‌شناختی، این یأس و بدبینی بیش و پیش از هرچیز، ناشی از کابوس زندان و حبس تلخی است که شاعر در عنفوان جوانی آن را به ناروا تجربه کرد. برخورد مایوسانهٔ اخوان با واقعیت‌های ریز و درشت اجتماعی، در حقیقت و تا حدودی بازتاب همین زندان است که به تدریج این سرخوردگی و ناامیدی‌ها صبغهٔ فلسفی یافته و عنصر «بی‌معنایی» سراسر ذهن و ضمیرش را پوشانده و تردید در همهٔ ابعاد زندگی و جامعه، او را به «یأس فلسفی» کشانده‌است. او که در جویبار جاری لحظه‌ها مدعی است:

از تهی سرشار

چون سبوی تشنه کاندرا خواب بیند آب و اندر آب بیند سنگ

دوستان و دشمنان را می‌شناسم من

زندگی را دوست می‌دارم

مرگ را دشمن

(اخوان، ۱۳۳۸: ۹)

اما از دوستی‌ها خرسند نیست و می‌خواهد به دشمن پناه آورد. اخوان در این هنگام که عارضهٔ بدبینی و یأس اجتماعی تا پنهان‌ترین زوایای وجود و لایه‌های ذهنش چون سندرم (syndrome) رسوب کرده، نومیدانه به گذشته روی می‌آورد و با نگاهی به کهن‌الگوها (Archaism) می‌کوشد مردم و جامعه را به گذشته‌های دور، که به زعم او دورانی درخشان است، توجه دهد و در این رویکرد تا واپسین روزهای عمر و زندگی در آفاق حُزن و خزان می‌ایستد و «خزانی» می‌سراید:

پائیزجان! چه سرد

چه دردآلود

چون من تو نیز تنها ماندستی

ای فصلِ فصل‌های نگارینم!

پائیزم ای فناری غمگینم

(همان: ۲۳)

به تعبیری دیگر اخوان در آخر شاهنامه با رویکردی جامعه‌شناسانه

مردی ست با پوستین میراث بر دوش که نومید از ظهور کاوه، کنار جویبار از تهی سرشار و مرداب عمر اوبار لحظه‌خوار، اندوه‌زار خاطر خود را آبیاری می‌کند و حتی طلوع خورشید را جز به هیئت شعله‌ور خونبوتۀ مرجانی که بال کبوتران صبحگاهی را خونین کرده‌است، نمی‌بیند (حقوقی، ۱۳۷۱: ۱۰۳).

در این دفتر، شعر قاصدک منتهای گفتمان نومیدی اخوان در سطح جامعه است. قاصدک سرگذشت جامعه و حدیث نفس مردم ایران در سال‌های پساکودتاست. شعری شش‌دانگ و برآمده از دل. اقبال‌عام و خاص در این شش‌دهه‌ای که از عمر این شعر می‌گذرد به درستی نشان‌دهندهٔ اهمیت و مقبولیت آن است. شعری محزون و استعاری (Metaphor) اما بی‌مرز و بی‌عیب که تصویری عینی از جامعهٔ بهت‌زده و مغموم ایران ارائه می‌دهد. قاصدک شیکوه و درد دل با موجودی است که در فرهنگ عوام به عنوان «خبرکش» شهرت دارد و به هرجا می‌رود مردم از او انتظار شنیدن خبری خوش دارند. اما در بهوت تنهایی و غربت زندگی شاعر نه تنها هیچ خبری نیست بلکه خود قاصدک نیز مورد عتاب و پرسش قرار می‌گیرد:

قاصدک! هان، ولی... آخر... ای وای...
راستی آیا رفتی با باد؟
با توأم آی، کجا رفتی؟ آی...
راستی آیا جایی خبری هست هنوز؟
مانده خاکستر گرمی جایی؟
در اجاقی - طمع شعله نمی بندم - خُردک شرری هست هنوز؟
(اخوان، ۱۳۳۸: ۸۶)

کانون وجودی اخوان بافت و ترکیبی است متناقض (Paradox) از یأس و امید و روشنی و تاریکی. چنان‌که

هر هنرمند بزرگی در مرکز وجودی خود، یک تناقض ناگزیر دارد؛ تناقضی که اگر روزی به ارتفاع یکی از نقیضین منجر شود، کار هنرمند نیز تمام است و دیگر از هنر چیزی جز مهارت‌های آن برایش باقی نخواهد ماند. کشف مرکز این تناقض‌ها، در هنرمندان، گاه بسیار دشوار است. خاستگاه این تناقض، همان ارادهٔ معطوف به آزادی است که در کمون ذات انسان به ودیعت نهاده شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۵۵۰).

وی شاعری است چند بعدی که ساحت اندیشه و شعر او در یک لذتِ خاص متمرکز نمی‌شود و جانب افراط نمی‌گراید (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۸) اخوان

به اعتبار تجربهٔ بیرونی مجبور است شعر ناله و شکست بسراید، اما دنیای درونش، دنیای مبارزه و شکست‌ناپذیری است. این تناقض میان دنیای درون و بیرون اخوان، باعث شده در سطح عاطفی شعرش، بخصوص در شاهکارهایش، تناقضی شکل بگیرد که از قضا رمز ماندگاری شعر اخوان در همین تناقض اجباری و غیرارادی است. ترکیب پارادوکسیکال حماسهٔ شکست که برای معرفی شعر اخوان به کار برده می‌شود نیز نشان دهندهٔ همین تناقض است (زرقانی، ۱۳۸۷: ۴۳۳).

این تناقض‌ها اخوان را در مجموعهٔ آخر شاهنامه بیش از آن‌که نومید باشد غماخشاگین می‌نمایاند، به عبارتی شعر آخر شاهنامه در کانون فرهنگ و باور ایرانی، شعری است برزخی و رستاخیزگونه که در آن عناصر متضاد، در اوج همانگی، پیوسته و در کنار هم قرار می‌گیرند.

۴. نتیجه‌گیری

در نگاهی کلی، بدبینی و نومیدی به لحاظ پدیداری و جامعه‌شناسی، نوعی التهاب هیستریک است که در نتیجه شکست‌های شخصی یا بحران‌های اجتماعی، بر افراد عارض می‌شود و این التهاب، گاه تمام تار و پود جامعه را تحت شعاع خود قرار می‌دهد. روحیه و رفتار هر جامعه‌ای متأثر از کیفیت رویدادهای بد و خوب آن جامعه است که اغلب در آئینه آثار شعرا و هنرمندانش بازتاب می‌یابد. جامعه ایران در دهه سی سده گذشته و پس از سرکوب قیام‌های ملی و جنبش‌های مدنی سی تیر، دوران نومید و ملتهبی را پشت سر گذاشت. تصویر این دوران ملتهب را در آثار و سروده‌های شاعران جوان این عصر، به روشنی می‌توانیم دید. اخوان ثالث شاخص‌ترین شاعر متأثر و نومید این دوران و معاصر ایران است که سه دفتر نخست او کیفیت اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه ایران در دهه مذکور را نشان می‌دهد. اخوان در مرکز وجودی خود ترکیبی متناقض از غم و امید دارد. او فرزند دوره‌ای از تاریخ است که کابوس استبداد چون بختک بر جامعه‌اش سایه افکنده است. علاوه بر رنج‌ها و گرفتاری‌های شخصی که از آغاز زندگی با خود همراه داشت، شکست‌ها و بحران اجتماعی جامعه ایران بر نومیدی و دل‌تنگی‌های او سایه مضاعف انداخت. همه این عوامل شخصی و اجتماعی گویی با هم ساختند تا بنیاد امید و آرزوهای او را براندازند. اخوان اساساً چون خیام نسبت به همه چیز با دیده شک می‌نگرد. نوجوانی و جوانی او در دوره‌ای متلاطم از تاریخ معاصر ایران سپری شد و تار و پود ذهن و ضمیرش در این دوره نضج گرفت. ناکامی جنبش‌های بی‌فرجام جامعه مدنی ایران در پی کودتای ۲۸ مرداد و تداوم استبداد تاریخی، تأثیر ناروایی بر جان و روحش گذارد و بدبینی و نومیدی او را دوچندان کرد. از همین روی عنصر غالب در نخستین دفتر از مجموعه اشعار او؛ یعنی «ارغنون»، غم و اندوه است و متعاقب آن شاعر در دو مجموعه‌های «زمستان» و «آخر شاهنامه» به مراتب نومیدتر و افسرده‌تر است. شعر اخوان پسند و خورند سلیقه‌های متنوع و زبان حال بسیاری از آدم‌های اجتماع اطرافش در لحظه‌های نومیدی، دل‌تنگی و غمناکی است. اخوان با درکی ژرف از اجتماع و خُلق و خوی مردمان نومید جامعه خود، می‌کوشد تا در پیوند با این مردم، آن‌ها را نسبت به ریشه‌های تاریخی مصائب و مشکلاتشان بی‌گناهاند. اخوان تُماد یأس فلسفی در شعر معاصر ایران است و نومیدی و اندوه او الزاماً شخصی نیست، بلکه بازتاب بدایندها و ناکامی‌هایی است که به مرور در روح تاریخی مردم ایران رسوب کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. این تعبیر از نجف دریابندری است (ر.ک: دریابندری، ۱۳۷۰: ۲۴۱).
۲. این تعبیر، وامی است از ولتر که می‌گوید: «یک غول دلشاد، بهتر که احساساتی دلتنگ» (ر.ک: نیچه، ۱۳۸۶: ۴۷).
۳. Paul Tillich متأله و اندیشمند معاصر آلمانی و یکی از بنیان‌گذاران الهیات معاصر پروتستان.
۴. این باور بی‌شبهت به گفتار نیچه نیست که می‌گوید: «نومید بودن به‌تنی که تن سپردن» (نیچه، ۱۳۸۹: ۳۰۷).
۵. وامی است از ه.ا. سایه که می‌گوید: تلخ چون باده، دلپذیر چون غم / طرفه شعری به‌یادگار گذاشت (ابتهاج، ۱۳۸۹: ۳۵۳).

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، پرواند و همکاران (۱۳۹۱)، جستارهایی دربارهٔ تئوری توطئه در ایران، چ هفتم، تهران، نشر نی.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۷)، شعر و اندیشه، چ پنجم، تهران، نشر مرکز.
- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۸۹)، سیاه‌مشق، چ بیست و پنجم، تهران، نشر کارنامه.
- اخوان‌ثالث، مهدی «م. امید» (۱۳۳۸)، آخر شاهنامه، تهران، بی‌نا.
- اخوان‌ثالث، مهدی «م. امید» (۱۳۷۱)، زمستان، چ دوازدهم، تهران، نشر مروارید.
- اخوان‌ثالث، مهدی «م. امید» (۱۳۸۱)، آن‌گاه پس از تُندر (منتخب هشت دفتر شعر)، چ دوم، تهران، نشر سخن.
- اخوان‌ثالث، مهدی «م. امید» (۱۳۸۴)، حریم سایه‌های سبز، زیر نظر مرتضی کاخی، چ سوم، تهران، نشر مروارید و زمستان.
- اخوان‌ثالث، مهدی «م. امید» (۱۳۸۸)، ارغنون، چ شانزدهم، تهران، نشر زمستان.
- افشاری، مهران (۱۳۷۷)، «شعر و شاعری از دیدگاه اخوان»، شهریار شهر سنگستان، شهریار شاهین‌دژی، تهران، نشر سخن، صص ۳۴۶-۳۳۳.
- الهی، اصغر (۱۳۷۰)، «اندیشناک لحظه‌های سبز هستی»، باغ بی‌برگی، مرتضی کاخی، تهران، نشر ناشران، صص ۱۰۲-۹۳.
- براهنی، رضا (۱۳۷۱)، طلا در مس، ۳ جلد، تهران، ناشر نویسنده.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۹۳)، روشنفکران ایرانی و غرب، چ ششم، تهران، فرزانه‌روز.

- بهبهانی، سیمین (۱۳۷۰)، «شبی که آینه تب کرد»، باغ بی‌برگی، مرتضی کاخی، تهران، نشر ناشران، صص ۱۷۸-۱۵۲.
- پارسا، هـ (۱۳۷۰)، «آخر شاهنامه»، ناگه غروب کدامین ستاره، به‌کوشش سحر دریایی و همکاران، تهران، نشر بزرگمهر، صص ۳۰۴-۲۹۱.
- تیلش، پل (۱۳۶۶)، شعاعتِ بودن، ترجمهٔ مراد فرهادپور، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- حقوقی، محمد (۱۳۷۱)، شعر زمان ما (مهدی اخوان ثالث)، چ دوم، تهران، نشر نگاه.
- دریابندری، نجف (۱۳۷۰)، «اخوان شاعر شکست»، باغ بی‌برگی، مرتضی کاخی، تهران، نشر ناشران، صص ۲۴۱-۲۵۰.
- زرقانی، مهدی (۱۳۸۷)، چشم انداز شعر معاصر ایران، چ سوم، تهران، نشر ثالث.
- زرین کوب، حمید (۱۳۵۸)، چشم انداز شعر نو فارسی، تهران، نشر توس.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱)، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، تهران، نشر اساطیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی (از مشروطه تا سقوط سلطنت) تهران، نشر سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱)، حالات و مقامات م. امید، چ دوم، تهران، نشر سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰)، با چراغ و آینه (در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران)، چ سوم، تهران، نشر سخن.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۹)، تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات، چ پنجم، تهران، نشر مرکز.
- طیبه، عاطفه؛ عظیمی، میلاد (۱۳۹۱)، پیر پریشان اندیش (در صحبت سایه)، تهران، نشر سخن.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۶)، بلاغت تصویر، تهران، نشر سخن.
- فرانکن، رابرت (۱۳۸۸)، انگیزش و هیجان، ترجمهٔ حسن شمس‌اسفندآبادو همکاران، چ دوم، تهران، نشر نی.
- فروم، اریک (۱۳۸۵)، انقلاب امید، ترجمهٔ مجید روشنگر، چ چهارم، تهران، نشر مروارید.
- کاخی، مرتضی (۱۳۷۰) باغ بی‌برگی (یادنامهٔ مهدی اخوان ثالث) تهران، نشر ناشران.
- کاخی، مرتضی (۱۳۷۱)، صدای حیرت‌بیدار (گفت‌وگوهای مهدی اخوان‌ثالث، م. امید)، تهران، نشر زمستان.
- کریدرز، مایکل (۱۳۸۸)، بودا، ترجمهٔ علی محمد حق‌شناس، چ پنجم، تهران، نشر طرح نو.
- محمدی آملی، محمدرضا (۱۳۷۷)، آواز چگور (زندگی و شعر مهدی اخوان‌ثالث)، تهران، نشر ثالث.
- مختاری، محمد (۱۳۷۱)، انسان در شعر معاصر، تهران، نشر توس.
- معمدی، غلام‌حسین (۱۳۸۷)، انسان و مرگ، تهران، نشر مرکز.
- نیچه، فردریش (۱۳۸۶)، ارادهٔ قدرت، ترجمهٔ مجید شریف، چ چهارم، تهران، نشر جامی.
- نیچه، فردریش (۱۳۸۹)، چنین گفت زرتشت، ترجمهٔ داریوش آشوری، چ سی و یکم، تهران، نشر آگه.
- یوسفی، غلام‌حسین (۱۳۷۳)، چشمهٔ روشن (دیداری با شاعران)، چ پنجم، تهران، نشر علمی.